۷۵ سال از ورود مهاجران لهستانی به ایران گذشت

صندلی لهستانی، یادگار یک کوچ

عکس‌ها: Alex Q. Arbuckle

شادی خوشکار| دیگ‌های بزرگ آب روی آتش به جوش می‌آمدند و چوب‌ها ساعت‌ها در آن می‌خوابیدند تا نرم و انعطاف‌پذیر شوند. بعد نوبت قالب‌های آهنی بود و غلتک‌های چرخان که چوب‌ها را به حالت دلخواه درآورند. تصویری که آندرانیک ۸۳ ساله از نوجوانی‌اش به یاد می‌آورد و کارخانه‌های ساخت صندلی‌های لهستانی. «نخستین بار همین لهستانی‌ها در ایران ساختند و از آن وقت بهش گفتند صندلی لهستانی.» آندرانیک نمی‌داند لهستانی‌ها چه زمانی به ایران آمدند، ولی تصویر آنها را خوب به یاد دارد.

با لهستانی‌ها کار می‌کردید؟

در کارخانه ساکو که کار می‌کردم زیاد بودند. همه‌شان کارگران ساده بودند و انواع صندلی‌ها می‌ساختند، مثل همین که می‌گوییم لهستانی.

پیرمرد می‌گوید «کتاب موج سوم را خوانده‌اید؟ من در زندگی‌ام هر سه تا موج را دیده‌ام. موج اول انقلاب کشاورزی، موج دوم انقلاب صنعتی و موج سوم که کامپیوترها آمدند. من از ده آمدم. ده‌مان نزدیک اراک و خمین بود. نتوانستم آن‌جا زندگی کنم و آمدم به شهر. از آن وقت آمدم سراغ همین کار و هرچه مربوط به چوب باشد بلدم.» دستش را تکیه داده به پشتی خمیده صندلی‌های لهستانی. دیوارهای مغازه آبی است. آبی آسمانی ابری. کتابخانه‌ای شلوغ با کتاب‌های درهم و میز و مبل و صندلی‌های قدیمی با فاصله‌ای که حریم یکدیگر را رعایت کنند، کنار هم قرار گرفته‌اند. یک صندلی لهستانی با نقش و نگارهای گذشته در میانه ایستاده و بقیه انگار دوره‌اش کرده‌اند.

صندلی‌هایی با چوب‌های خمیده که ما آنها را به نام لهستانی می‌شناسیم در اصل اختراع یک کابینت‌ساز اتریشی است. میشائیل تونت در کودکی شاگرد درودگر بود، اما کارش به تزیین دربار لیختن‌اشتاین هم رسید. او روش خم کردن چوب را به صنعت چوب هدیه کرد و نخستین صندلی‌هایش با این شیوه با نام خودش معروف شد. روش جدید او کمک کرد که اضافه‌های چوب کم شود و طراحی ساده‌اش خیلی زود به دل نشست. سال ۱۹۳۰ بود و صندلی‌هایی با مواد اولیه اقتصادی و شکل و شمایل ساده و خودمانی که آنها را برای هر محیطی مناسب می‌کردند. کافه‌های اروپایی خیلی زود سراغ این صندلی‌ها رفتند.

بیشتر کارخانه‌های ایرانی که تا قبل از انقلاب صندلی‌های لهستانی تولید می‌کردند، صاحبان ارمنی داشتند. «قدیم چهار پنج تا کارخانه بود، ولی همه جمع کردند، چون دیگر صرف نداشت.» صندلی‌های لهستانی برای او همان صندلی‌های قدیمی‌اند با نقش و نگارهایی که بسته به کارخانه با هم فرق داشتند. بهترین‌ها صندلی‌های بوخانیان بودند. یک نمونه‌اش در مغازه است و آندرانیک تازه تعمیرش کرده. صندلی را بلند می‌کند، کف آن را نشان می‌دهد: یک تکه چوب به کف چسبانده که محکم نگهش دارد و روی صندلی مارک کارخانه حک شده است. ۲۵۰هزار تومان خرج تعمیر این صندلی شده. یک روز کار. «از این صندلی‌ها دیگر نیست. خودم از خانه‌ها می‌خرم.» یک صندلی دیگر که نشان کارخانه‌اش دیگر قابل خواندن نیست، پشت پنجره است: «این را یک نفر امانت گذاشته و گفته ۶ تا برای فروش دارم. خریدارها هم بیشتر کافی‌شاپ‌ها هستند. الان مد شده. یک زمانی مردم علاقه‌شان را به این صندلی‌ها از دست داده بودند. یک وقتی سطح فکری مردم تغییر کرد و زندگی‌شان رفت بالا و رفتند دنبال صندلی‌های دیگر. دیگر اینها فروش نداشت. این هم چیزی است که باید زیاد تولید شود تا صرف داشته باشد.»

پسری جوان غذا می‌آورد. مرد می‌گوید دیر کردی. بعد هم می‌گوید: الان دیگر باید غذا بخورم و بعد استراحت کنم. از پنج‌ونیم بعدازظهر به بعد برمی‌گردم صحبت کنیم. خانه‌اش بالای مغازه است. می‌گوید همه جای خانه حتی دیوارها چوب کار شده است و همه کار دست خودش است.

صندلی‌های راحت و سبک

لهستانی‌ها بهار ۱۳۲۱ شمسی با کشتی از بندرانزلی به ایران آمدند. طبق بعضی آمارها ۱۲۰هزار نفر و بعضی آمارهای دیگر ۳۰۰هزار نفر به اردوگاه‌های این شهر فرستاده شدند. تعداد زیادی از این پناهجویان بیمار بودند و جان خود را از دست دادند. گورستان‌هایی در شهرهای مشهد، تهران، اهواز و بندرانزلی هنوز نام و نشان لهستانی‌ها را دارد. بعد از مداوا نظامیان لهستانی برای جنگ از ایران به جبهه‌های متفقین در هند و آفریقای جنوبی رفتند و غیرنظامیان در اردوگاه‌های دایر شده برای‌شان در شهرهای بزرگ ایران ماندند. آنها خیلی زود وارد بازار کار شدند، جوانان و نوجوانان به کارگاه‌ها، کافه‌ها و رستوران‌ها رفتند و زنان برای کار به خانه‌های ثروتمندان یا کارگاه‌های خیاطی. در اصفهان یکی از کافه‌های معروف آن زمان که بعدها پاتوق هنرمندان شد با همکاری لهستانی‌ها و مدیریت یک زوج ارمنی در چهارباغ راه‌اندازی شد.

ساعت پنج‌ونیم است. آندرانیک می‌رود مطابق برنامه روزانه روزنامه بخرد. «یک ربع دیگر می‌توانیم حرف بزنیم». شش صندلی امانتی را ۴۵۰هزار تومان می‌فروشد. آندرانیک می‌گوید صندلی لهستانی کم‌خرج، راحت و سبک است و دوام زیادی دارد. توی خانه خودش در آشپزخانه چند صندلی لهستانی دارد: «خیلی راحت می‌شود این‌ور و آن‌ور بردشان. مقاوم است و اگر هم پایه‌اش شل و کفش خراب شود، خرجی ندارد. رویه عوض کردن نمی‌خواهد.» او هر صندلی‌ای را قبول ندارد: «یکی آمد پهلوی من که در یافت‌آباد کارخانه دارد، اما صندلی‌هایش چنگی به دل نمی‌زنند. قدیمی‌ها بهتر بود. آن موقع سطح زندگی پایین بود، کارگر و چوب ارزان بود، صندلی‌ها هم ارزان تمام می‌شد و بهتر می‌ساختند.» صندلی‌های قدیمی که داغ چوب هنوز روی‌شان مانده بود، او باید خوب سمباده‌شان می‌زد تا آماده شوند. «سال ۷۴ میلادی در کارخانه‌ای در لندن کار می‌کردم و این صندلی‌ها را می‌ساختم، اما نتوانستم دوری زادگاه را تحمل کنم و برگشتم. پشیمان هم نیست. زندگی نسبتا آرامی دارم و پسرم قهرمان تنیس است.»

> **لهستانی‌ها خیلی زود وارد بازار کار شدند، جوانان و نوجوانان به کارگاه‌ها، کافه‌ها و رستوران‌ها رفتند و زنان برای کار به خانه‌های ثروتمندان یا کارگاه‌های خیاطی**

ولی الان صندلی لهستانی خیلی هم ارزان نیست.

الان صندلی‌هایی که از خارج وارد می‌کنند، گران است. شما سلیقه خوبی دارید، ولی مثل این‌که مانند من پول کم دارید. خداوند همه چیز را به یک نفر نمی‌دهد، به یک نفر سلیقه خوب می‌دهد و به یک نفر پول خوب. یک نفر که نمایندگی دارد این صندلی‌ها را برایم از لهستان می‌آورد، اما گران. هر دانه صندلی یک‌میلیون و ۳۰۰، ۴۰۰هزار تومان. دیگر وقتی دلار گران شده طبیعی است. گاه‌گاهی کارهایی که تعمیر لازم دارد، می‌آورد پیش من. کسی دیگر نمی‌تواند تعمیر کند. این کار بوخانیان است که دیگر الان نیست.

کار هر کارخانه با آرم و قالب و نقش‌ونگارهایش معلوم می‌شد: «بوخانیان از همه مدرن‌تر و تمیز و شکیل‌تر بود. کلا با بقیه فرق می‌کرد. این است که الان هم گران‌تر است.»

برای آندرانیک صندلی لهستانی یا صندلی‌های دیگر فرقی ندارد. از ۱۲سالگی با چوب کار کرده و می‌تواند هر وسیله چوبی را بسازد و تعمیر کند. سال‌هاست کسی نیامده از او کار یاد بگیرد. می‌گوید موهایم این‌جا و در همین مغازه سفید شده. عکسش را روی جواز کسب نشان می‌دهد؛ سال ۴۵ و می‌گوید ببینید چقدر موهایم زیاد است. مشتری‌ها با صندلی‌های شکسته می‌آیند و قیمت می‌گیرند. یک بار هم زن و مردی با هفت صندلی لهستانی سمباده‌نخورده سفید آمدند و همه را برای‌شان درست کرد. گفتند صندلی‌ها را در خیابان دیده‌اند، پشت یک وانت که داشت به سرعت دور می‌شد. هفت صندلی را در یک پراید جا داده بودند.

لهستانی‌ها می‌دانستند که صندلی‌ها به اسم آنها معروف است؟

گمان نکنم. نمی‌دانم. آنها همیشه جلوی چشم ما بودند. اگر هم می‌دانستند حرفی نمی‌زدند.

از حضور لهستانی‌ها در ایران این تک‌وتوک صندلی‌ها باقی مانده و دو کتابی که نوشته شده، اما هنوز به فارسی ترجمه نشده‌اند. خسرو سینایی هم فیلمی درباره آنها ساخته، اما چندان دیده نشد. او در نشست اکران این فیلم گفته است که سال ۱۳۴۹ دیدن سنگ‌قبرهایی یک‌شکل در گورستان دولاب جرقه ساخت این فیلم را در ذهنش به وجود آورد. امسال بهار عده‌ای از مسئولان لهستانی مثل سال‌های قبل به یاد درگذشتگان جنگ به آرامگاه‌های هموطنان‌شان در ایران آمدند.

پژوهش

تبعات اجتماعی اسکان مهاجران لهستانی در ایران بر پایه اسناد

در مارس ۱۹۴۲ بیش از ۱۶۰هزار لهستانی از اردوگاه‌های سیبری به بندرانزلی و از آن‌جا به داخل ایران به‌خصوص تهران وارد شدند. عده‌ای نیز از مرز عشق‌آباد به شهر مشهد وارد شدند. از همان ابتدای ورود به ایران، تعداد زیادی از مردان لهستانی به ارتش آزادی‌بخش لهستان پیوستند و ایران را ترک کردند و در جبهه‌های متفقین علیه متحدین جنگیدند. اما در این میان، جمع زیادی از غیرنظامی‌ها در اردوگاه‌هایی اقامت گزیدند که از سوی وزارت کشور در شهرهایی مثل تهران، اصفهان و مشهد دایر شده بود و تا پایان جنگ جهانی دوم در ایران باقی ماندند. مقارن با ورود آنها، ایران با بحران کمبود خواروبار روبه‌رو بود و ورود آنها در تشدید این بحران بی‌تأثیر نبود. همچنین، باتوجه به این‌که در بدو ورودشان به ایران از لحاظ بهداشت وضعت مطلوبی نداشتند، عامل انتقال بسیاری از بیماری‌های واگیردار ازجمله تیفوس و تیفوئید در ایران شدند. در کنار این پیامدهای منفی، آنها براساس گروه سنی خود به یادگیری صنعت‌های مختلف پرداختند و به کسب درآمد مشغول شدند. گذشته از این، آنها در مدت حضور خود، با ایرانیان تعاملات متقابل نیز داشتند و از لطف و محبت نسبت به یکدیگر دریغ نمی‌کردند.

محسن بهشتی‌سرشت، محمد محمدپور و غلامرضا یوسفی در پژوهشی با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و براساس استفاده از اسناد و مدارک آرشیوی به بررسی تبعات اجتماعی حضور این مهاجران پرداخته‌اند.

لهستانی‌هایی که وارد ایران می‌شدند، در سکونتگاه‌هایی اسکان می‌یافتند که در حقیقت اردوگاه‌های آنها به شمار می‌رفت. نخستین اردوگاه‌های آنها در این شهر برقرار شد و روزانه هزاران آواره لهستانی از شوروی وارد این اردوگاه می‌شدند. دوشان تپه، یوسف‌آباد، سرخ‌حصار و محوطه دانشکده فنی هواپیمایی از سکونتگاه‌های موقت آنها در تهران بود. سرخ‌حصار محل نگهداری پیرزنان و پیرمردان و یوسف‌آباد محل نگهداری ۳هزار کودک بود. پرورشگاهی نیز از سوی دولت ایران برای نگهداری کودکان و بیمارستانی ۵۰۰تختخوابی برای معالجه بیماران از سوی وزارت کشور درنظر گرفته شده بود. عده زیادی از آنها به اردوگاه‌های موقت در اراک و کرج منتقل شدند تا در آن‌جا معالجه و پرستاری بشوند. علاوه بر انزلی و تهران اردوگاه‌هایی در شهرهای قزوین، همدان، خرمشهر، اهواز، اصفهان و مشهد ایجاد شد. اردوگاه‌های آنها در قزوین در قسمت غربی شهر قرار داشت. همدان، اهواز و خرمشهر نیز جزو شهرهایی بودند که اردوگاه‌های موقت از لهستانی‌ها در آنها برقرار بود، زیرا بسیاری از لهستانی‌های ساکن تهران به‌خصوص تعداد زیادی سرباز با انتقال به این شهرها از طریق راه‌آهن تهران به بندر شاهپور، از طریق کشتی به قصد جنگ علیه متحدین به عراق و آفریقای جنوبی و هند رهسپار می‌شدند. اردوگاه لهستانی‌ها در مشهد شکل عمارتی بزرگ و عالی بود که از طرف استانداری به آنها تقدیم شده بود و به همین علت کارل بادر، وزیر مختار لهستان در ایران، طی نامه‌ای از وی تشکر و قدردانی کرد. اردوگاه لهستانی‌ها در اصفهان در منطقه جلفا قرار داشت که بیشتر ساکنان آن را کودکان تشکیل می‌دادند.

این پژوهش پیامدهای حضور لهستانی‌ها در ایران را در دو بخش توضیح داده است. بحران خوار و بار و غله با آمدن آنها اوج گرفت: به دنبال حمله متفقین در شهریور ۱۳۲۰ و فروپاشی حکومت رضاشاه، کمبود خواروبار و غله یکی از دشواری‌های اصلی ایران بود. به این خاطر، شماری از شهرهای ایران، به‌ویژه در شمال و غرب با ناآرامی و غارت روبه‌رو شدند. با این اوصاف، حضور تعداد زیادی پناهنده لهستانی در کشور نه‌تنها نیاز به خواروبار را افزایش می‌داد، بلکه با سهیم کردن آنها در ارزاق مصرفی شهروندان به بحران خواروبار در سطح کشور به‌خصوص در تهران دامن می‌زد. ارتش انگلیس مسئولیت تغذیه آوارگان لهستانی را با هزینه خود برعهده گرفته بود، اما بر پایه برخی اسناد هر روز در سطح شهر کامیون‌هایی دیده می‌شد که به‌طور غیرقانونی از محل ارزاق عمومی شهروندان ایرانی، برای لهستانی‌ها خواروبار حمل می‌کردند. علاوه بر این، از آن‌جا که کمبود قماش برای تولید لباس نیز در مدت زمان استقرار آنها در تهران به وجود آمده بود، احتمالا نقش آنها در این زمینه بی‌تاثیر نبوده است. بر پایه یکی از اسناد به دست آمده، مقدار زیادی پارچه از سوی سرپرست لهستانی برای تهیه لباس برای کودکان از ریاست کل اداره معاملات خارجی تقاضا شده بود که با درخواست آنها موافقت شده بود. بر پایه یکی از اسناد، سرپرست مهاجران لهستانی این شهر به نام «دیموویسکی» در تاریخ ۱۳ خرداد ۱۳۲۱، علاوه بر درخواست تأمین مایحتاج لهستانی‌های مقیم از استاندار، برای تعدادی دیگر از اتباع که قرار بود بعدا وارد شوند، درخواست کالاهایی به این شرح کرد: شکر، دو کیسه؛ آرد سفید، یک کیسه و برنج صدری، سه کیسه. به علت بروز چنین مشکلاتی وزارت امور خارجه از سفارت شوروی در تهران خواست از ورود مهاجران غیرنظامی لهستانی از خاک این کشور به ایران جلوگیری کند. اما با درخواست آنها با ورود به ایران موافقت نشد؛ زیرا بر پایه یکی از اسناد حدود ۷۰هزار نفر دیگر در خاک شوروی منتظر بودند تا به خاک کشور وارد شوند.

> **لهستانی‌هایی که در ایران حضور داشتند، نقش بسیار مهم و تأثیرگذاری در آشنا کردن جهانیان با فرهنگ و تمدن ایرانی داشتند و این نقش در زمینه فرهنگی به‌صورت چشمگیری نمایان بود. آنها جذب جامعه ایرانی شدند**

یکی دیگر از پیامدها، شیوع بیماری‌های مسری در سطح کشور بود. ظاهرا قبل از ورود مهاجران از خاک شوروی به داخل ایران، عده‌ای از آنها در داخل اردوگاه‌شان در سیبری، به علت وجود معضلاتی مانند کمبود مواد غذایی، فقدان بهداشت عمومی و زندگی دسته‌جمعی به بیماری‌های مسری دچار شده بودند، با ورود آنها به ایران این بیماری‌ها به داخل کشور به‌خصوص به تهران که جمعیت‌شان در این شهر زیاد بود، انتقال یافت. یکی از اسناد در تاریخ ۱۳۲۱/۰۱/۲۷ که از وضع غیربهداشتی آنها در یکی از اردوگاه‌های‌شان در دانشکده نیروی هوایی خبر می‌دهد به شرح زیر است: حدود ۲هزار زن و بچه به سنین مختلف در قسمت‌های سقف‌دار (خوابگاه‌ها و نهارخوری‌های دانشکده نیروی هوایی) با اثاثیه مخلوط نامرتب و با وضع بسیار کثیف روی هم ریخته و قریب ۲هزار تن دیگر نیز در محوطه بنای دانشکده بدون پناهگاه به طریق بالا در فضای آزاد بدون وسایل زندگانی مسکن کرده‌اند. در قسمت تحتانی نهارخوری دانشکده عده‌ای از مریض‌های مبتلا به امراض مسریه و غیرمسریه را بدون رعایت اصول بهداشت به طرز بسیار بدی خوابانیده بودند؛ قریب یک‌هزار نفر از اطفال ذکور که در سنین مختلف می‌باشند در آشیانه‌های هواپیما نگهداری می‌شوند؛ این عده از افراد بدون رعایت اصول بهداشت و بدون اعمال نظافت‌ها و مراقبت‌های لازمه از مرز کشور عبور کرده و با وضع نامطلوب خود وارد تهران شده‌اند و عموما درحال حاضر به همان صورت نیز باقی هستند. این پژوهش می‌گوید پیش‌زمینه بروز برخی از این بیماری‌ها عدم‌رعایت بهداشت عمومی از سوی شهروندان و عدم‌توجه جدی مسئولان بهداشتی در کشور بود.

مهاجران در بدو ورودشان به ایران سعی می‌کردند از طریق فروش اشیای گرانبها و لباس‌های مندرس و کهنه خود به ایرانیان امرار معاش کنند و ظاهرا از آن‌جا که ایرانیان نسبت به خرید کالاهای فرنگی رغبت زیادی نشان می‌دادند، این معامله گرم بود. وزارت کشور از این معامله که انتقال امراض مسری را هم به دنبال خود داشت، جلوگیری کرد. بعدها که مدت اقامت مهاجران در ایران طولانی شد، هر کدام از گروه‌های سنی، اعم از کودک و جوان بنا به توانایی خود به منظور تأمین دخل‌وخرج زندگی خود در زمینه‌های آموزشی و شغلی متفاوت مشغول به کار شدند. برای مثال، کودکان در تهران و اصفهان در آموزشگاه‌هایی که از سوی وزارت فرهنگ و با همکاری سفیر لهستان دایر شده بود، به آموزش صنعت قالی‌بافی و حکاکی روی آورده بودند. جوانان و مردان لهستانی نیز یا به صورت عمله در زمین‌های کشاورزی مشغول به کار می‌شدند یا با استخدام در کافه‌ها و رستوران‌ها به صورت کارگر در اصفهان و تهران به مشتریان خدمات ارایه می‌دادند. زن‌ها هم اغلب یا به صورت خانه‌دار در خانه‌های ثروتمندان به کلفتی می‌پرداختند یا در کارگاه‌های خیاطی کار می‌کردند. در این میان، برخی زنان لهستانی هم ظاهرا با سوءاستفاده از برخی عقاید خرافی ایرانیان، برای گذران زندگی خود در تهران به شغل رمالی روی آورده بودند. علاوه بر این، برخی لهستانی‌هایی که از بقیه هموطنان خود هنرمندتر بودند از طریق اجرای نمایش به کسب درآمد می‌پرداختند.

لهستانی‌هایی که در ایران حضور داشتند، نقش بسیار مهم و تأثیرگذاری در آشنا کردن جهانیان با فرهنگ و تمدن ایرانی داشتند و این نقش در زمینه فرهنگی به‌صورت چشمگیری نمایان بود. آنها جذب جامعه ایرانی شدند و به‌طور کلی ایرانیان هم با آنها خیلی غریبانه برخورد نکردند. آنها، در همان ابتدای حضور در ایران تلاش کردند با مردم ایران ارتباط برقرار کنند. برای نمونه می‌توان گفت در زمینه ورزش، لهستانی‌هایی که متوجه علاقه ایرانیان به ورزش شدند آن را بهانه‌ای برای این دوستی و تماس بیشتر قرار دادند. لهستانی‌ها توانسته بودند در مدت اقامت خود در ایران اجازه اجرای برنامه رادیویی را در ساعاتی خاص از دولت ایران بگیرند تا به این ترتیب با هموطنان خود در ارتباط باشند. هنرمندان لهستانی در تمام سطوح جامعه ایرانی راه یافته بودند. آنها، هم در کافه‌های عمومی و در برابر اقشار جامعه به اجرای نمایش می‌پرداختند و هم در سطح خاص‌تر جامعه مطرح شده بودند. ازجمله می‌توان به نوازنده هنرمند لهستانی کاپوشینسکی اشاره کرد که بنا بر خبر مندرج در نشریه لهستانی زبانِ «لهستانی در ایران»، به اشراف درس پیانو می‌داد.

تعامل مهاجران با ایرانی‌ها نیز در حد مطلوب بود. چنانچه یک ایرانی باغی را برای اسکان کودکان لهستانی اهدا کرد و در مقابل لهستانی‌ها هم در پیشامدهای ناگوار به کمک آسیب‌دیدگان ایرانی می‌شتافتند. کمک آنها به زلزله‌زدگان گرگان مؤید این مطلب است.